

سیر تحوّل قانونی تجدید نظر از احکام دادگاهها پس از پیروزی انقلاب اسلامی و نحوه برخورد قوه قضائیه و رویه قضائی

علی‌الاصول قضاوت حاکم شرع و قاضی دعوی، موجب فصل خصومت و رفع اختلاف و نافذ است و محکوم‌علیه نباید از حکم قاضی سرباز زند و در تصدی منصب قضاء نیز که شرایط خاصی برای قاضی بیان شده و در مواردی او را اعلم و مجتهد جامع‌الشرایط دانسته‌اند، تأکید شده است منصب قضاوت را کسی می‌تواند برعهده گیرد که حکمش قاطع و لازم‌الاتباع بوده و غیر قابل عدول باشد و این شخص باید مجتهدی باشد که خود مستقلاً بتواند فتوی بدهد و دانستن و نقل علمای دیگر برای تصدی منصب قضاء کافی نیست و به عقیده عموم فقهاء وقتی دعوا نزد قاضی مجتهد و واجد صفت قاضی مطرح شد و او پس از رسیدگی حکم صادر کرد محکوم‌علیه حق درخواست تجدید رسیدگی نزد حاکم دیگری را ندارد (حضرت امام خمینی قدس سرّه الشریف در تحریر الوسيله جلد دوم می‌فرمایند: لو رفع المتداعیین اختصا مهمما الی فقیه جامع‌الشرایط فنظر فی الواقعه و حکم علی موازین لایجوز لهما الی حاکم آخر) بدیهی است آنچه در فقه بعنوان منع تجدید نظر از حکم قاضی دعوی بیان گردیده در مورد

قاضی فقیه جامع شرایط است، لیکن در سیستم قضائی با وجود قاضی غیر مجتهد باید گفت که حتی فقها نیز تجدید نظر و حتی نقض حکم قاضی غیر مجتهد مأذون را بی اشکال دانسته‌اند، اما در سیستم حقوقی ایران با توجه به قوانین موضوعه قبل از پیروزی انقلاب اسلامی اصل بر غیر قطعی بودن احکام دادگاهها در مرحله اول و قطعیت آن پس از رسیدگی تجدیدنظر بود که تحت دو عنوان رسیدگی تجدیدنظر از طرق عادی با عنوان مرحله پژوهش و تجدیدنظر از طریق فوق العاده، با عنوان مرحله فرجامی مورد بحث قرار می‌گرفت به عبارت دیگر با صراحت ماده ۷ قانون آئین دادرسی مدنی سال ۱۳۱۸ رسیدگی به هر دعوائی دو درجه، یعنی مرحله نخستین و مرحله پژوهش بود مگر اینکه قانون استثنائی بر این اصل برقرار نموده باشد و همچنین بموجب مواد مختلف قانون آئین دادرسی کیفری مصوب ۹ شهر رمضان ۱۳۳۰ هجری قمری احکام صادره از دادگاههای صلح، جنحه و جنائی قابل استیناف و تمیز است مگر اینکه قانوناً بطریق دیگری قطعیت یافته و یا تجدید نظر از آن که با نام استیناف و تمیز شناخته گردیده بود منع شده باشد. همچنین قوانین دیگری که برای اصلاح قانون آئین دادرسی مدنی و کیفری به تصویب رسیده و یا قوانین خاص دیگری همچون قانون مالیاتی یا جنگلبانی و غیره که در آنها مراجع خاص قضائی یا مراجع رسیدگی غیرقضائی مانند کمیسیونهای مالیاتی برای رسیدگی به اختلافات پیش‌بینی شده بود تماماً این حالت رسیدگی دو مرحله‌ای و قابل رسیدگی تجدید نظر را که در واقع بنیان گرفته از حقوق بلژیک و فرانسه در حقوق ایران بود پذیرفته بودند، لیکن بعد از این مقدمه که صرفاً برای یادآوری تطور قوانین موضوعه ایران قبل از پیروزی انقلاب اسلامی بود باید بگوئیم در سیستم حقوقی و قضائی جمهوری اسلامی ایران باید موضوع تجدید نظر را از دو دیدگاه مورد بررسی قرار دهیم:

۱ - در دیدگاه اول باید سیستم قانون‌گذاری حکومت اسلامی در پذیرش یا عدم پذیرش تجدید نظر و بالاخره وضعیت فعلی و نهائی قانونگذاری را در خصوص تجدید نظر بررسی نمائیم.

۲ - در دیدگاه دوم به نحوه طرز تفکر و اعمال و روش قضات در خصوص تجدید نظر و سیر تحول رویه قضائی که بیان‌گر نظریات قضات محترم و حکام

شرع معظم کشور پس از پیروزی انقلاب اسلامی است توجه نمائیم و در پایان با تلفیق این دو دیدگاه و سیر پیشرفت تقارن و تقریب این دو دیدگاه و وحدت نظر قانونی و قضائی و پیدایش روش صحیح و واحد قانونگذاری و قضاوت برداشتی کاملاً منطقی و اصولی که موجب صیانت حقوق افراد و درخور شأن قوه قضائیه در حکومت اسلامی باشد از تجدید نظر در احکام دادگاهها استخراج نمائیم.

اول - دیدگاه قانونی در خصوص تجدید نظر از احکام دادگاهها:

لایحه قانونی تشکیل دادگاههای مدنی خاص مصوب اول مهرماه ۱۳۵۸ شورای عالی انقلاب که برای حل و فصل، دعاوی خانوادگی و یا حالات خاصی از احوال شخصیه بتصویب رسید در ماده ۱۲ چنین مقرر داشته بود، حکم دادگاه در موارد زیر قطعی و در سایر موارد قابل تجدیدنظر است و برای توضیح نحوه اجرای تجدید نظر ذکر شده در ماده ۱۲، مقنن در ماده ۱۴ قانون بیان می دارد، درخواست تجدیدنظر نسبت به حکم دادگاه مدنی خاص به دفتر آن دادگاه داده می شود و این اولین مرحله ای است که عنوان «تجدیدنظر» در حکم دادگاه «بعنوان مرجع قضائی عمومی» وارد سیستم قضائی ایران شده و پس از آن در لایحه قانونی تشکیل دادگاههای عمومی مصوب دهم مهر ۱۳۵۸ نیز مورد استفاده و کاربرد واقع می شود لیکن در قانون اخیرالذکر ماده ۲ آن یا عمداً و یا سهواً به رسیدگی یک درجه در تمام دادگاهها اشاره نموده که در واقع بدعت خاصی را در سیستم قضائی کشور ایجاد نموده است چه ماده دوم قانون تشکیل دادگاههای عمومی چنین بیان موضوع نموده است که: «دادگاههای عمومی به دادگاههای حقوقی و جزائی و دادگاههای صلح تقسیم می شوند، رسیدگی در دادگاههای حقوقی و جزائی یک درجه خواهد بود.» بطوریکه ملاحظه می شود این ماده صراحتاً ناسخ ماده ۷ قانون آئین دادرسی مدنی است که رسیدگی بدعاوی را دو درجه می دانست، لیکن علیرغم صراحت ماده دوم قانون فوق الذکر مواد ۱۷ و ۱۸ با بیان اینکه احکام دادگاههای صلح در مواردی قطعی و در موارد دیگر قابل تجدید نظر در دادگاههای عمومی حقوقی یا جزائی است و پذیرش احکام قابل رسیدگی فرجامی در قسمت اخیر ماده ۲۰ در واقع مقنن از نظر صریح و قاطع خود در ماده دوم عدول نموده مگر اینکه گفته شود مانند ماده ۷ قانون آئین دادرسی مدنی را که اصل را بر رسیدگی دو درجه دانسته است مگر در مواردی که

قانون استثناء نموده ماده ۲ لایحه قانونی دادگاههای عمومی آن را به اصل رسیدگی یک درجه و قابلیت تجدیدنظر در موارد استثنائی تغییر داده است.

در تاریخ ۱۳۶۱/۶/۱۶ کمیسیون امور قضائی مجلس شورای اسلامی، اولین دوره مجلس شورای اسلامی پس از پیروزی انقلاب اسلامی، قانون اصلاح موادی از قانون آئین دادرسی کیفری را به تصویب رسانید که این قانون به تأیید شورای نگهبان نیز رسید و در ماده ۲۸۴ و مکرر اصلاحی این قانون بخوبی موارد قابل نقض و تجدید نظر حکم قاضی کیفری مبین می گردد. چه بموجب ماده ۲۸۴ اصلاحی قانون آئین دادرسی کیفری حکم دادگاه بدوی تنها در سه مورد قابل نقض و تجدیدنظر است و در سایر موارد قطعی است و سه مورد عبارت است از: ۱ - جایی که قاضی پرونده قطع پیدا کند که حکمش بر خلاف موازین قانونی یا شرعی بوده است.

۲ - جایی که قاضی دیگری قطع به اشتباه قانونی یا شرعی قاضی پرونده پیدا کند به نحوی که اگر به او تذکر داده شود متنبه گردد و متوجه اشتباه خودشود. ۳ - جایی که ثابت شود قاضی پرونده صلاحیت رسیدگی و انشاء حکم را در موضوع پرونده نداشته است.

و بموجب ماده ۲۸۴ مکرر اصلاحی پس از نقض حکم دادگاه بدوی تجدیدنظر در همان دادگاه یا دادگاه دیگری بشرط صالح بودن انجام خواهد شد. این روال رسیدگی باستناد قوانین مختلف در دادگاههای حقوقی و کیفری ادامه داشت تا تاریخ سوم آذر ماه سال ۱۳۶۴ که قانون تشکیل دادگاههای حقوقی یک و دو به تصویب مجلس شورای اسلامی رسید و بازم در این قانون مقنن در ماده ۱۲ عین عبارات و اصطلاحات بکار برده در ماده ۲۸۴ کیفری در خصوص تجدید نظر را بکاربرد با حذف، قسمت (متنبه گردد و متوجه اشتباه خود شود) در بند دوم فوق الذکر و تبدیل آن به این جمله:

۲ - جایی که قاضی دیگر بعلت عدم توجه قاضی اول به قواعد و موازین ضروری و مسلم فقهی به مخالفت حکم او با موازین قانونی یا شرعی پیدا کند. در قانون تشکیل دادگاههای حقوقی یک و دو مقنن با وضع ماده ۱۴ سیستم جدید و خاصی را از لحاظ آئین دادرسی مدنی، نه از جهت رسیدگی، بلکه از جهت صدور حکم ایجاد نموده و بین حکم صادره از دادگاه حقوقی اگر رئیس دادگاه

مجتهد جامع الشرایط باشد یا نباشد تفاوت قابل می گردد و مقرر می دارد اگر رئیس دادگاه مجتهد جامع الشرایط نباشد حق ندارد مقدماتاً رأی صادر کند بلکه باید با صدور نظریه و ابلاغ آن بطرفین اجازه دهد که طرفین به نظریه اعتراض نموده و سپس برای رسیدگی به اعتراض پرونده را به دیوان عالی کشور ارسال تا چنانچه نظریه تأیید گردد رأی صادر نماید، اما اگر رئیس دادگاه مجتهد جامع الشرایط بود مقدماتاً خود حکم صادر می کند البته در هر دو حال با رعایت ماده ۱۲ حکم صادره قابل رسیدگی فرجامی است. (لازم به توضیح است که قبل از ادامه بحث راجع به سیر تحول قانون گذاری در خصوص تجدید نظر از احکام دادگاهها یادآوری نمائیم که این قانون که ماده ۱۴ آن عملاً برای همه دادگاهها در فرض مجتهد جامع الشرایط نبودن رئیس دادگاه، کاربرد داشت و روش قضائی بر صدور نظریه بود بموجب قانون اصلاح و حذف موادی از قانون تشکیل دادگاههای حقوقی یک و دو مصوب ۱۲ اسفند ماه ۱۳۷۱ حذف گردید و طبق ماده ۱۴ اصلاحی رئیس یا عضو علی البدل رأساً مبادرت به انشاء رأی می نماید.)

با این تعدد و تناقضات قوانین متعدد و نبودن روال صحیح قانونی در خصوص تجدید نظر که در روش قوه قضائیه نیز اختلاف و تهافت در رسیدگی را سبب می گردید که در قسمت بعد به آن اشاره خواهیم کرد مقنن ناگزیر گردید با تصویب یک قانون واحد بنام، قانون تعیین موارد تجدید نظر دادگاهها و نحوه رسیدگی آنها، در جلسه علنی روز پنجشنبه چهاردهم مهر ماه یکهزار و سیصد و شصت و هفت مجلس شورای اسلامی، به وجود قوانین متعدد و مختلف و بخشنامه ها و دستورالعمل های مختلف خاتمه داده و با این قانون وحدت رسیدگی تجدید نظر را ایجاد نماید، در این قانون در مواد ۱ تا ۵ مرجع تجدید نظر احکام دادگاههای حقوقی و کیفری و نظامی ۱ و ۲ و مدنی خاص و دادگاههای انقلاب مشخص گردیده و ماده ۶ آن به «محکوم علیه» و وکیل یا قائم مقام قانونی اوحق می دهد که در موارد زیر با ادله و مدارک قابل استناد تقاضای تجدید نظر نماید:

الف - هرگاه ادعا نماید که مدارک استنادی فاقد اعتبار بوده و یا شهود بدروغ شهادت داده اند و یا واجد شرایط شرعی و قانونی اداء شهادت نبوده اند.

ب - هرگاه ادعا نماید که حکم خلاف قانون یا شرع است .

ج - چنانچه ادعا نماید که قاضی یا دادگاه واجد صلاحیت نبوده است.

بموجب مواد ۷ و ۸ خود قاضی یا قاضی دیگر نیز با توجه به همان فرم اصلاحی ماده ۲۸۴ کیفری حق تجدید نظر دارد و در بند ج ماده ۹ باز مقنن مسئله تازه‌ای را مطرح می‌نماید باین عبارت که اگر قاضی دادگاه بدوی مجتهد و قاضی دادگاه مرجع نقض غیر مجتهد باشد نظر قاضی دادگاه بدوی معتبر است، که در اینصورت اصلاً تجدید نظر یا نقض مفهومی نخواهد داشت. و در ماده ۱۲ به تجدید نظر برای بار دوم اشاره می‌کند که خود موجب عدم ثبات و امنیت قضائی و عدم تحکیم و قاطعیت احکام دادگاه می‌باشد.

در این سیر تحوّل در تاریخ ۳۱/خرداد/۱۳۶۸ کمیسیون امور قضائی و حقوقی مجلس شورای اسلامی بطور آزمایشی برای مدت پنج سال، قانون تشکیل دادگاههای کیفری ۱ و ۲ و شعب دیوان عالی کشور را مطرح کرد و آن را به تصویب رسانید که ضمن تأیید قانون قبلی در خصوص تجدید نظر دو ماده ۳۴ و ۳۵ آن مسایل جدیدی را در پیش روی دادگاهها قرار داد چه در ماده ۳۴ شاکی یا مدعی خصوصی نیز نسبت به حکم براءت متهم حق تجدید نظر داشت و ماده ۳۵ نیز که یک حالت خاص و اختیاری برای ریاست دیوان عالی کشور و دادستان کل کشور بود، مرحله جدیدی برای تجدید نظر ایجاد کرد که بحث‌های فراوانی را به دنبال داشت.^(۱)

آخرین قانون با نام قانون تجدید نظر آراء دادگاهها مصوب ۱۳۷۲/۵/۱۷ است و همین قانون اخیرالتصویب است که اخیراً مورد بحث و بررسی اساتید محترم نیز واقع شده و انشاءالله بحث آن و ادامه این نوشتار را به شماره بعد واگذار می‌نمائیم... ادامه دارد.

۱ - نگارنده خود مقاله مستقلی در همین خصوص در شماره سوم بهار ۱۳۷۱ مجله قضائی و حقوقی دادگستری جمهوری اسلامی ایران (همین نشریه) صفحات ۱۲۷ - ۱۳۰ دارد که وجود این ماده مورد تنقید و بحث واقع شده .